

أعوذ بالله من الشيطان ارجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلّى الله على سيّدنا و نبينا أبي القاسم محمّد

وعلى آله الطّيبين الطّاهرين، و اللعنة على أعدائهم

أجمعين

راجع به ایام متبرکه که ماه رجب و همین طور ماه

شعبان و رمضان قرار بود که مطالبی خدمت رفقا

عرض کنیم، گرچه شاید اغلب آنها یا همه آنها را

شنیده باشند یا دانسته باشند، ولی از باب تذکر

عده‌ای از دوستان امر کردند که ما این مطالب را یک

مروری داشته باشیم، همان‌طور که مرحوم والد

رضوان الله علیه در ابتدای حلول شهر رجب این

مسائل را به دوستان و رفقای خودشان تذکر می‌دادند.

بنده یاد می‌آید که در همان زمان این مطالب خیلی به شکل جدی از طرف ایشان مطرح بود و مثل این بود که خودشان در این فضا واقع هستند و از آن دریچه اشراف این مطالب را بیان می‌کنند و حتی در بعضی از موارد به افراد تذکر هم می‌دادند.

روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است که فرمودند: لَوْلَا تَمَرِيحٌ فِي قُلُوبِكُمْ وَ تَكْثِيرٌ فِي كَلَامِكُمْ لَرَأَيْتُمْ مَا أَرَى وَ لَسَمِعْتُمْ مَا أَسْمَعُ این روایت خیلی عجیبی است و خیلی نکات دقیقی در این روایت به نظر می‌رسد، و لطائفی در این حدیث به نظر می‌آید.

اگر نظر شریف رفقا باشد در یکی از همین جلسات، در خبثه‌های روز عید فطریك توضیحی بنده دادم، راجع به این دعای قنوت که در نماز عید می‌خوانیم: اللَّهُمَّ ادْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ ادْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ اَخْرِجْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ اجمعين بعد می‌فرماید که: اللَّهُمَّ

إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ مَا سَأَلْتُكَ بِهِ عِبَادُكَ الصَّالِحُونَ وَاعْوِذُ
بِكَ مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُونَ.

این فقره آخر يك جنبه عمومی دارد اما مسئله‌ای

که هست در آن فقره اول است که اللَّهُمَّ أَذْخِلْنِي فِي كُلِّ

خَيْرٍ أَذْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ این چطور می‌شود

تصور کرد؟ تصور این قضیه مشکل است، چون ما از

معارف دور هستیم، برای ما این قضیه جنبه همانطوری

که خیلی‌ها! گفتند و نوشتند در کتب [حکایه دارد] و

ما در این گونه موارد موظف هستیم به بیان قضیه و

حکایت قضیه! اما ما کجا و رسول خدا کجا؟! ما کجا

و ائمه کجا؟!!

درخواستی که در دعای قنوت آن هم پنج مرتبه در رکعت اول و چهار مرتبه در رکعت دوم، نه بار! در یک نماز ما از خدا تقاضا می‌کنیم که در هر خیری که رسول خدا و اهل بیت او را داخل کردی ما را در آن خیر داخل کن، این یعنی چه؟! آخر چطور می‌شود انسان به آن مرتبه‌ی از قرب و تجرد برسد که لازمه آن نزول برکات و رحمت‌های الهی باشد به همان کیفیتی که بر پیغمبر و بر اهل بیت او بود؟! اصلاً چطور می‌شود انسان توقع یک چنین مسئله‌ای را به ذهن بیارود؟ چطور می‌شود انسان تصور کند یک چنین مطلبی را ... که در هر خیری که ... آخر پیغمبر به مقام عصمت رسیده، اهل بیت او مقام عصمت دارند، شوخی نیست مقام عصمت، مقام عصمت معصومین یعنی نفس قدسی آنها به مرتبه‌ای رسیده است که جز خیر امکان بروز خلاف رضای الهی از آنها محال است، محال است.

الان بنده در هر قضیه‌ای دو راه در پیش دارم یکی راه ثواب یعنی همان راهی که رضای الهی در آن است، و آن رضای الهی نیز تازه مراتب دارد، مرتبه

ادنی آن و پایین تر مربوط به صالحین است و بالاتر از آن مرتبه به ابرار است، بالاتر از آن مرتبه مربوط به مقربین است و همینطور... اینطور نیست که رضای الهی فقط در یک مرتبه باشد، رضای الهی گاهی در اعمال عدالت است، رضای الهی گاهی بالاتر از عدالت در رعایت فضل است و ایثار است **و يُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ**^۱ توجه می کنید؟ در مرتبه ایثار است.

وقتی که ما نگاه می کنیم به کلمات بزرگان و توصیفی که از معصومین می آورند که واقعا آنها در چه مرتبه‌ای از مراتب کمال و مراتب قرب هستند، ما می مانیم که مگر ممکن است که یک نفر، یک شخص، یک بشر به یک همچنین رتبه‌ای برسد؟ به یک همچنین مرتبه‌ای برسد که بخواهد برای هدایت و برای تقرب سایر افراد عزیزترین و نفیس‌ترین و مهم‌ترین و بلند مرتبه‌ترین عزیزان خود را فدا کند و از دست بدهد؟!!

تصور این قضیه نمی شود مگر برای کسانی

۱- سوره حشر (۵۹) آیه ۹

که چشیده باشند و رسیده باشند و از این حقایق احساسِ شهودی و حضوری برای آنها شده باشد، آنها می‌توانند به این مطالب دسترسی پیدا کنند.

من در تجربه ارتباط با اولیاء الهی این مسئله را مشاهده کردم خود بنده و دیدم و لذا می‌توانم بگویم که چطور این مطالبی که راجع به ائمه اطهار، راجع به سیدالشهداء علیهم السلام گفته می‌شود از زبان بزرگان چه جایگاهی دارد و در چه وضعیتی هست. علی کل حال اسرار و رموزی را بزرگان در این زمینه مطرح کرده‌اند، خلاصه اینکه بی‌خود به آنها امام نمی‌گویند، حسابی هست، مسئله‌ای هست که امام علیه‌السلام را امام می‌گویند، یعنی در هر مرتبه‌ای که شما بخواهید در آن مرتبه یک انسان کامل را تصور کنید، می‌بینید این باید جلویتان باشد نه کس دیگری. در هر قضیه‌ای، در عدالت می‌خواهید تصور کنید، در رحمت، در بخشش، در گذشت، در انصاف، در عطف، در رأفت، در علم، در تقوا هر چه را که می‌خواهید تصور کنید از حسنات و

ملکات و فضایل، هر چه، در هر رتبه‌ای که
بخواهید بیایید، نمی‌توانید به یک ادراکی برسید، به
یک درکی برسید، که در آن درک خود را مستغنی از
امام علیه‌السلام بدانید، این امکان ندارد، هر جا بروید
می‌بینید امام جلوتر پا گذاشته است. در هر قضیه‌ای
بخواهیم برویم می‌بینیم او جلوتر رفته، او جلوتر قدم
برداشته است، باز به آنجا می‌رسیم می‌بینیم که باز او
جلوتر رفته است. خیلی عجیب است ها!، که در هر
رتبه‌ای می‌بینیم رتبه تودرتوی دیگری هست، رتبه
بالاتری هست. همین‌طور تا اینکه انسان برسد به آن
مرتبه فناء که در آنجا دیگر ذاتی وجود ندارد که
بخواهد متابعت کند، بخواهد انقیاد کند، که آن مرتبه،
مرتبه فناء است، فنای ذاتی است، که در آن مرتبه باز
وقتی که بقا پیدا می‌شود برای سالک، آن بقاء هم
همراه با تجلی صفات و تجلی اسماء را در وجود امام
علیه‌السلام به نحو اتم و اکمل مشاهده می‌کنید.

خلاصه در هر حالی چه در مرحله صعود و
چه در مرحله بقا امام علیه‌السلام امام است. او
جلودار است و انسان باید مطیع و مُنقاد او باشد. این

نفس مندک می شود در نفس امام و از نفس امام است که می گیرد و در هر حال ریزه خوار سفره معصوم علیه السلام است. این قضیه، قضیه امام است، معصوم به این می گویند، امام به این می گویند، توجه کردید؟ این است قضیه! یعنی در هر مطلبی، در هر رتبه ای که شما بخواهید تصور بکنید باید در آنجا نگاه کنید ببینید که معصوم چه فرموده، وقتی که معصوم یک حرفی را می زند که دیگر نیازی به حرف این و آن نیست! باید ببینیم عصمت چه گفته، امام علیه السلام چه فرموده، پیامبر چه فرموده.

آن وقت در این دعا ما می خوانیم اللَّهُمَّ ادْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ ادْخَلْتَ فِيهِ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ خَيْلٍ عَجِيبٍ است، یعنی در هر مرتبه ای از قرب که آنها را وارد کردی ما را در آن مرتبه ببر! قضیه چیست؟! یعنی اگر پیغمبر الان دارد آب می خورد همان آب را به ما هم بده، همان آب، نه يك آب دیگر، نه يك كوزه دیگر، نه يك فرض کنید حوض دیگر، همان آب، اگر پیغمبر دارد الان شربت می خورد همان شربت را به ما هم بده، اگر پیغمبر الان دارد غذا می خورد همان را بده، هر چه را

دارد انجام می دهد همان را به ما بده، آن علمی را که
الان دارد به او افاضه می شود همان را به ما بده، آن
قدرتی که دارد به او افاضه می شود همان را به ما بده، آن
بهاء و بهجت و نورانیتی که سراسر وجود او را گرفته
همان نورانیت را به ما بده.

البته خب سعه فرق می کند، سعه و ظرفیت
فرق می کند، ولی همان است نه شیء دیگری، توجه
می فرماید چه عرض می کنم؟ الان این تُنگ آب
این قدر سعه دارد این لیوان هم این قدر سعه دارد ولی
آب این عین همین آب است و هیچ تفاوتی نمی کند.
نه اینکه این آب یک لوله است و مربوط به یک سد
است و آن یکی مربوط به سد دیگری است بگونه ای
که وقتی شما می خورید می بینید مزه اش فرق می کند،
نه، یک آب است، یک ریشه است، یک منبع و یک
عین است.

این می شود معنای اللّهُمَّ ادْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ.

همانی را که به او دادی باید به ما بدهی! همان مقام قرب
را به ما بده، همان نورانیت را به ما بده، همان را، به همان
کیفیت، منتهی خب همانطوری که عرض کردم سعه

افراد بر حسب مراتب خلقت شان تفاوت می کند. يك لامپ پانصد است، يك لامپ دویست است، يك لامپ صد است، همین طور ... ولی يك نور است، نور با ظلمت قاطی نشده، يك نور است، نور این لامپ همان نور لامپ دیگر است، منتهی شدت و ضعف دارد، ولی در آن دیگر شائبه ظلمت نیست، در آن دیگر مزج و ترکیب با نفس نیست، در آن ترکیب با هوی و هوس نیست.

آنچه را که ما از صفات و از خصوصیات
داریم آمیخته‌ای است از یک جنبه نورانی و روحانی
و یک جنبه ظلمانی این دو جنبه همیشه همراه با ما
هست گاهی کم می‌شود گاهی زیاد می‌شود، یک
نماز می‌خوانیم این جنبه بالا می‌رود آن جنبه پایین
می‌آید، یا می‌نشینیم در یک مجلس غیبت می‌کنیم
برعکس آن جنبه بالا می‌رود و این یکی پایین می‌آید،
این دو جنبه همیشه با ما در حال بالا و پایین شدن و
تلورانس است. کی معتدل می‌شود؟ معتدل شدن به
مرتبۀ اعتدال، نه به مرتبۀ تساوی یعنی پنجاه پنجاه،
آن وقتی که دیگر شائبه‌ای از نفس، هوی، خود
محوریت، حب ذات، خود دیدن و انانیت در وجود
انسان نباشد. البته این چیزی نیست که به این راحتی
پیدا بشود، اگر در کسی پیدا شد سلام ما را به او
برسانید!

نه، این خبرها نیست، این حرفها نیست، همه
ما در تخیلاتیم، همه ما خیال می‌کنیم برای خدا داریم
کار می‌کنیم، همه ما خیال می‌کنیم ... ولی اگر ته
قضیه را نگاه بکنی می‌بینی تا سر در لجن‌زار هوی و

هوس و دنیا و خود محوری غرق هستیم و این قدر غرق و گرفتار هستیم که جز این چیزی نمی بینیم، جز این احساسی نداریم، وقتی بیایند یک تلنگر به آدم بزنند آن وقت آدم مثل نارنجک می پرد بالا! آن وقت می فهمید چی بوده قضیه، مطلب چیه، فعلا همه ما می گوئیم: ما گذشتیم، همه ما می گوئیم ما از این مطالب رد شدیم، همه ما می گوئیم کارمان برای خدا و فلان است و ...

خوش بود گر محک تجربه آید، که آمد!!

خوش بود گر محک تجربه آید به میان *** تا سیه

روی شود هر که در او غش باشد

بله، هر که در او غش باشد! بله، آن وقتی که

به قول خدا رحمت کند حاج میرزا حبیب عیان گردد

چو در آب افتد این مرغ *** که مرغابی بود یا

ماکیان است

همه ما می گوئیم شنا بلدیم! چی هستیم،

فلانیم، ولی وقتی آدم را در آب می اندازند مرغ باشد

می رود پایین، مرغابی باشد می ایستد، شنا می کند و

خودش را نگه می دارد، توجه کردید! همه می گوئیم

خدا! من گاهی فکر می‌کنم و می‌گویم ما از خدا
مظلوم‌تر هیچ کس را سراغ نداریم! چون هر کس هر
کاری می‌کند گردن خدا می‌اندازد. آن هم از آن بالا
دارد نگاه می‌کند و می‌گوید: بندازید گردن من عیبی
ندارد! هرکاری می‌کنیم می‌اندازیم گردن خدا: برای
خدا بیاید، برای خدا، برای خدا، چه خبر است؟ همه
برای خدا! ماشاءالله، ماشاءالله، همه برای خدا!!

عیان گردد چو در آب افتد این مرغ

وقتی یک برنامه‌ای می‌شود، یک حرکت و
تغییری می‌خواهد انجام بشود، یک جریانی
می‌خواهد انجام بشود، همه رو می‌کنند. آن چیزهایی
که این درون است، چیزهایی که سالها در این تو
همین‌طور مانده می‌ریزد رو، برای چه می‌ریزد رو؟
که بر آن طرفش غلبه کند!

چی شد؟ الان تخم گنجشک خوردی و زبان
درآوردی؟! تا حالا پس چی بود؟ لال بودی؟ تا الان

نمی دانستی؟ الان یک دفعه فهمیدی؟ الان

بهت الهام شده؟ الان یک دفعه چشمت را باز کردی

دیدی اوضاع چیه؟ اینها همه این تو هست. این تو،

این تو، این تو، این تو، یک فضا پیدا می شود عین

چاپخانه می ریزد بیرون، تا حالا کجا بود؟ چرا تا

حالا ساکت بودی؟ حالا واسه خدا؟ حالا واسه خدا!

حالا که دارد تمام می شود اوضاع و فلان، آی اینطور

است، آی اینطور است، عجب! خیلی عجیب است

که یک دفعه یک نورافکن روشن می شود! یک دفعه

همه چی برای انسان واضح می شود! بعد هم اسمش

را خدا می گذاریم! حالا ببینیم چقدر خدا مظلوم

است! آن وقت همین شخص بعداً دوباره همین کار

را انجام می دهد، کپی کپی هیچ فرق نمی کند.

در هر خیری که پیغمبر را داخل کردی خدایا

ما را داخل کن، خدا می گوید خودت این دعا را

بکن، خودت این دعا را بکن و من اجابت می کنم،

من اجابت می کنم.

من می دیدم کیفیت بیان مرحوم آقا را وقتی که

می گفتند تو بیا و من دستت را می گیرم و همان چیزی

که بر من افاضه می شود همان را به تو می دهم و نصیب تو می کنم، این را می دیدم. تو يك قدم بردار اگر نرسیدی، اگر ندیدی، اگر لمس نکردی اگر حس نکردی خب هر چه می خواهی بگو! اما وقتی که ما تمام حرکات و سکناات مان همراه با نفس است، نمازمان همراه با نفس است، قرآنی که می خوانیم همراه با نفس است، جلسه ای که می گیریم همراه با نفس است، روضه ای که می خوانیم در آن نفس و نفسانیات است، جشنی که می گیرم در آن انانیت ها و نفسانیت است، هان! وقتی که داریم خودمان با دست خودمان خراب می کنیم آن نیت را، آن صفارا، آن وقت دیگر چه توقعی داریم؟ این چه توقعی است؟ حالا بخوانیم اللّهُمَّ ادْخِلْنِي فِي كُلِّ خَيْرٍ ... وَ اَخْرِجْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ ...

فایده ای ندارد، نتیجه ای ندارد.

وَ اَخْرِجْنِي مِنْ كُلِّ سُوءٍ از هر سوئی، از هر انانیتی، از هر نفسانیتی، از هر هوایی، از هر تخیلی، از هر توهمی، از هر خودبینی و دوئیتی که پیامبر و اهل بیت او را دور نگه داشتی خدایا از من دور نگه دار یعنی

چی؟ یعنی عصمت، یعنی به همان جا من را برسان و
اخراجی من کل سوء نه از بعضی. از آنچه را که حائل
بین عبد و رب است، در هر مرتبه از مراتب وجودی و
در هر افقی از افق‌ها و عوالم وجودی که آنها را بر حذر
داشتی، در عالم خیال، در عالم مثال، در عالم معنا، در عالم
لاهوت، در عالم صورت، در عالم مثال، در هر چه، در
عالم ذات، در عالم اسماء، در رفع انانیت‌ها، در هر چه که
آنها را مصون و محفوظ داشتی خدایا ما را هم مصون و
محفوظ بدار.

خب می‌گویند بکن دیگر آقا، بسم الله! یک
قدم جلو بگذار، آن چه را که گفتند ترتیب اثر بده،
آن وقت ببینید ...

ولی ما همینطوری می‌خوانیم، همین طوری،
بله، گفته‌اند بخوان دیگر و الا ما کجا و آنها کجا؟
خب آنها همین کارها را کردند که شدند آنها، آنها
هم همین کارها را کردند، آنها هم همین مراقبه‌ها را
انجام دادند، آنها همین مسائل را طی کردند، و آنها
همین ریاضتها را کشیدند تا اینکه نتیجه‌اش این شد
و به آن مراتب رسیدند. شما خیال می‌کنید همین

پیغمبر سرخود می‌رفت غار حرا و روزها و هفته‌ها و ماهها همین‌طور در آنجا می‌ماند؟ برای چه اینکار را می‌کرد؟ شبها تا به صبح امیرالمومنین برای چه در نخلستان‌ها می‌رفت؟ مجاهدت‌هایی که کرد ...، شما نگاه کنید ببینید واقعا چه بر سر آنها آمده.

من همین بعد از ظهر که از قم می‌آمدیم در خدمت یکی از دوستان راجع به شهادت موسی بن جعفر گفتم که حداقل هشت سال این امام معصوم را از اینجا به آنجا می‌بردند و بعد غل جامعیه و نمی‌دانم ظلم مطامیر و حلق قیود و ... من در یکی از این کشورها در يك موزه‌ای رفته بودم و نگاه می‌کردم راجع به زندانی‌هایی که در آنجا می‌آوردند، آنجا غل جامعیه را دیدم، واقعا چیز عجیبی بود، یعنی چیزی بود که تحقیقا اگر این غل و زنجیر را که دست و پا شخص را با هم می‌بستند و ... اصلا قابل توصیف نیست آن شخص هر آن تقاضا و توقع مرگ را از خدا داشت. کسی که به يك همچنین وضعی او را قرار بدهند و ذی السَّاقِ الْمَرَضُوضِ بِحَلَقِ الْقُیُودِ آنقدر پاهای آن حضرت در این غل و اینها به هم کوبیده شده بود که استخوانهای حضرت پیدا شده بود، اینها يك همچنین وضعی را گذراندند.

۱- بحار الأنوار، ج ۹۹، ص ۱۶

ما فقط در قضیه کربلا نگاه می‌کنیم به جریان حضرت علی اکبر و حضرت سیدالشهداء اصلاً نگاه به جریان حضرت سجاد نمی‌کنیم که جریان کربلا فقط چند ساعت بود، جریان حضرت علی اکبر یک ساعت بود، دو ساعت بود، خب تمام شد دیگر، حضرت سجاد را در غل جامعه کردند از کربلا تا کوفه، و از کوفه که چند روز آنجا بودند تا شام که چند روز هم شام بودند بگونه‌ای که آثارش تا آخر حیات امام سجاد هنوز بر بدن حضرت بود. هر روزی که بر حضرت می‌گذشت ده تا کربلا بود! چه زجری این امام معصوم در این مدت و همین‌طور در سایر مسائل کشیده؟ تازه این مسائل ظاهری است ما همین‌طوری می‌گوییم امام، امام، امام، خب اینها به یک همچنین مسائلی مبتلا شدند خب البته بعد هم مطالب امامت و امثالک ذالک را خدا می‌دهد. مراقبات و ریاضات و بطور کلی طی مراتب عوالم ملکوت و لاهوت و جبروت و تمام اینها با عمل بوده نه اینکه فقط همین‌طوری اعطایی باشد.

یک وقت خدمت یکی بود عرض کردم،

ایشان می گفت: "بله دیگر امامت است، بله اگر به ما امامت هم بدهند بالاخره ..."

فیض روح القدس از باز مدد فرماید *** دیگران

هم بکنند آنچه مسیحا می کرد

ما تحمل یک لحظه آن را داریم؟ تحمل یک

مرتبۀ از مراتب آن را داریم؟ هان؟! شما اگر یک

فرزند داشته باشید، یک مشکل برای فرزندتان پیدا

بشود شب خوابتان می برد؟ فرضاً یک بیماری پیدا

کرده و او را برده‌اید بیمارستان و هر آن ممکن است

یک خبری بدهند شما شب خوابتان می برد؟ یک

گرفتاری پیدا بشود او را به زندان ببرند، مثلاً پولش

فلان بشود یا مثلاً کاری انجام داده، خلافی کرده و او

را به زندان برده‌اند، چی می شود؟ همین طور راحت

می گیرید بخوابید؟ ابداً، تعلق دارید، بستگی دارید،

مثل اینکه خودتان برایتان یک همچین مشکلی پیدا

شده، تفاوت نمی کند. درست شد؟ حالا اگر دو تا

فرزند داشته باشید می شود، این می شود دو برابر، اگر

یک مشکلی برای هر دو پیدا بشود آرامش دارید؟

کسی با شما حرف بزند حوصله جواب

دادنش را ندارید، کسی سلام می کند جواب نمی دهید و اخم می کنید.

آقا چی شده؟ کشتی هایت مگر غرق شده؟

بابا اگر بدانی چه به سرمان آمده، آن یکی توی گرفتاری افتاده، آن یکی فلان مرض را پیدا کرده، آن یکی می گویند یک بیماری صعب‌العلاجی برایش پیدا شده، اصلاً فکر آشفته است، ذهن آشفته است ...

چی؟ خب دو تا بچه است، بیش از این که نیست، درست شد؟

امام به اندازه فقط یک کره زمین بگویم، امام به اندازه کل افرادی که توی کل کره زمین هستند، بقیه اش بماند، بقیه مسائل و عوالم و جن و انس و ملائکه و سایر کرات و ... بماند، فقط به اندازه انسانهای روی کره زمین همان جوری که پدر نسبت به فرزند تعلق دارد نسبت به تک تک انسانها تعلق دارد. آن وقت بین دیگر چه به سرش می آید؟ کی می تواند یک همچین تصویری بکند؟ بخواهد فکرش را بکند؟ حالا تحملش بماند. اصلاً می شود

یک همچنین چیزی یا نمی شود؟

امام برای رسیدن به اینجا تمام این مراحل را طی کرده است، حالا هر کس حاضر است بسم الله! بیاد و امام بشود! هر کس حاضر است بسم الله! من هم راهش را نشان می دهم، امام زمان می گویند کسی نمی خواهد امام بشود؟

نه نه ما اصلا نخواستیم، همان یک امام زمان بس مان است، برای هفت پشت مان همان یکی کافی است. اصلا ما نخواستیم امام بشویم، نمی خواهیم، چرا؟ چرا قضیه این طور است؟ این تازه یک مسئله اش بود که عرض کردم، مسائل دیگری دارد که نمی توانم بگویم، این فقط آن چیزی بود که توانستم بگویم، توجه می کنید؟ همین امام، امام، امام... این امام است! آن امام است! ای وای! خیلی ما عقب هستیم از فرهنگ تشیع، خیلی از فرهنگ شیعه عقب هستیم، از اینجا تا ثریا عقب هستیم، اگر یک ذره از آن اقیانوس ما معرفت داشتیم از خجالت نمی توانستیم سرمان را بلند کنیم! توجه کردید؟

در این روایت رسول خدا شما می بینید همین
 قضیه آمده است که به مناسبت ماه رجب و شعبان و
 رمضان مرحوم آقا رضوان الله علیه برای شاگردان شان
 بیان می کردند لولا تمريج في قلوبكم اگر در دلهایتان
 اضطراب نبود، تمريج یعنی اضطراب، حرکت، برو بیا،
 بالا پایین شدن و تکثیر فی کلامکم زیادی صحبت، آدم
 می نشیند هی شروع می کند به حرف کردن، می نشیند
 پیش رفیقش می بیند همین طور نشسته، خب نشد که!
 همینطور زمان دارد می گذرد، خب يك چیزی بگویم!
 خب يك چیزی بگو...! آخر مگر آدم پیش یکی
 می نشیند باید حرف بزند؟ کی گفته این را؟ این چه
 قاعده ای است؟ خب می نشینند همدیگر را نگاه
 می کنند، خیلی اوقات هست که حتی حرف زدن هم
 نخل است، شما که بهتر از من می دانید! (مزاح)

حالا چه اصراری دارد که حتما انسان باید
 برای گذران زمان باید صحبت کند؟ خب هوا گرم
 است! خب من هم می دانم هوا گرم است، بنزین هم
 گران است! نمی دانم، گران است یا نه؟ گرانتتر نشده؟

گاهی موقع‌ها ارزان می‌شود این این طوری است، آن
این طوری است، فلان ... چیه قضیه؟ هی باید حرف
بزنیم؟ هی باید حرف بزنیم؟

این سخن گفتن دل را آشوب می‌کند، برای
حرکت به سوی خدا لازم است که دل سکونت
داشته باشد،

آن دلی که آشوب است نمی‌تواند حرکت
بکند، به جای صد مرتبه یونسیه، صد هزار مرتبه
بگوید فایده ندارد، اینقدر بالا نمی‌رود چرا؟ آشوب
است، هی دائما در حال فکر است، آنجا را چکار
کنم؟ اینجا را چکار کنم؟ چطوری سر آن را کلاه
بگذارم؟ چطوری این یکی را نمی‌دانم دور بزنم؟
هی نمی‌دانم چطور چطور چطور ... آنهم برای
خدا!! هم‌اش که برای خداست دیگر انشالله! آن را
دور بزنیم برای خدا! به این یکی کلک بزنیم برای
خدا! دروغ بگوییم برای خدا! همه را هم می‌اندازد
گردن خدا، خدا هم می‌گوید باشه، عیب ندارد،
بنداز، یک جایی یک راست تسویه می‌کنیم! یک
جایی باهات یک راست تسویه می‌کنیم!

برای خدا! هم‌اش برای خدا!

اگر در دل‌هایتان اضطراب نبود ... کی آدم
احساس می‌کند در اضطراب نیست؟ وقتی که مثل
مرحوم علامه طباطبایی رضوان الله علیه وقتی که
می‌نشند همین‌طوری سر را می‌اندازد پایین یک
ساعت هم با او صحبت نکنی حرف نمی‌زند، این

می شود همان طمأنینه، همان سکونت، همان آرامش،
ولی ما نشسته ایم حرف هم نمی زنیم هان، ولی شرق
و غرب و بالا و پایین و نمی دانم هر چه بخواهیم
بگوییم زیر رو می کنیم بعد یک دفعه می بینیم یک
ساعت گذشت.

آنهایی را که در دل ما در این یک ساعت
گذشته اگر قرار باشد کامپیوتری بیاید به صورت
کاغذ در بیاورد یک دفعه می بیند یک مفاتیح به این
قطر بعد از یک ساعت چاپ می شود. با اینکه حرف
نزدیم ها!

اگر بشود، هنوز که درست نشده، شاید بعدا
یک دستگاهی درست شود که هر چه می گذرد در
نفس همه را بیاورد روی کاغذ و بیرون بیاورد. بین
چکار کردی؟ این داخل چکار کردی؟ چه برسر
خودت آوردی؟

این فایده ای ندارد، آن وقتی که انسان بنشیند،
کسی نباشد، تنها بنشیند، آرام پنج دقیقه، ده دقیقه
لازم هم نیست تمرکز بکند، همین قدر که احساس
کرد ذهنش جایی نمی رود، این طرف و آن طرف

نمی‌رود، فقط در خودش است، آن وقت کم کم کم کم
کم مثل اینکه می‌خواهد یک خبرهایی در آنجا انجام
بشود. لذا بزرگان دستور داده‌اند که برای سرعت در
راه بسیار خوب است که انسان در طول شبانه روز
یک ربع در حال سکوت بدون اینکه فکر به چیزی
بکند باشد.

از ما سوال می‌کنند که آقا به چه چیزی فکر
بکنیم؟ به خدا؟ به قیامت؟ به قبر؟ به نکیر و منکر؟
به هیچی، به هیچی، هیچی، در ذهن نیاد کم
کم کم برای انسان پیدا می‌شود.

خب این مسئله ایجاد سکونت و آرامش.
وقتی که انسان سکونت داشته باشد این سکونت در
حرکات ظاهری او هم نمود دارد، توجه کرده‌اید
بعضی‌ها نشسته‌اند هی از این پا به آن پا می‌شوند؟
بعد دو زانو می‌شوند، بعد چهار زانو می‌شوند...
این آرامش ندارد، در درون آرامش ندارد، ظاهرش
هم این طور است یا بلند می‌شود می‌رود بعد دوباره
می‌آید می‌نشیند، بعد... خب بنشین دیگر بابا! خب
چه خبر است؟ هی می‌روی هی میایی؟ بنشین!

نمی‌تواند بنشیند، اینکه نمی‌تواند بنشیند و هی حرکت می‌کند چون در درون دارد حرکت می‌کند، این حرکت او را وادار می‌کند که از نظر ظاهری و فیزیکی هم خودش را به حرکت در بیاورد.

علی کل حال این مسئله بسیار مسئله مهمی
است که به نحو اجمال خدمت رفقا عرض شد. بنده
می خواستم امشب اتفاقا گفتم به دوستان که مفاتیح
بیاورند که آن دعای در ایام ماه رجب خاب الوافدون
علی غیرک و خسر المتعرضون ... را خدمت رفقا
یک ترجمه تحت اللفظی داشته باشیم، اما ظاهرا
دیگر مجال و حال مقتضی اطاله سخن بیش از این
نیست و اگر خدا بخواهد ان شاء الله برای مجلس
بعد یک تتمه‌ای دارد همین روایت و این دعا را هم
انشاء الله در مجلس دیگر خدمت رفقا انشاء الله یک
ترجمه و توضیحی خواهیم داد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد